

قال النبي صلى الله عليه وسلم من صلى ركعة
لم يقرأ فيها بأم القرآن فلم يصل إلا أن يكون وراء الإمام

الحمد لله الذي جعله غريباً موسوماً

الذي لا اله الا الله على ترك القراءة للمعتكف

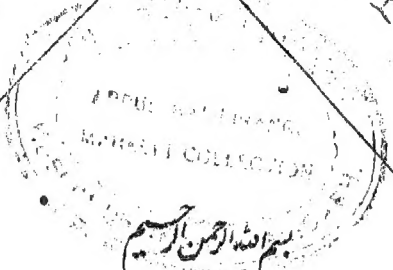
وربما كان ترك قراءة فاتحة خلف الإمام

بطبع أحمد بن محمد واقع في ما بهتاهم طبعه

بما تشبهان من حجة النبي صلى الله عليه وسلم طبعه كروية

RECEIVED

۳۲۰۵۶
۹۹۲۸



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی رسول الله محمد و آله و صحبه اجمعین ما بعد سکوین ضعیف البین و الضعیف
الی مولاه الفی احمد علی اسرار غفر لی که سبب بر این کلمات چند در بیان عدم قراة خلف الامام ان
یکی از محتضنان قبلی دعایت فرمایان لی اعمی مگر می سید ضامن علی صاحب سار غفر لی که تبارین محتضنان
در سهار نو چنان فرمودند که جناب مولوی محمد سید صاحب ساکن بود دهانه که از ارباب حق و متقیان است
روزگار اندر پرسیده اند که حدیث عبادت بن محمد در قراة فاتحه ثابت است یا نه در صورت ثبوت آن
خفیان چه وجه ترک قراة خلف الامام دارند گفتیم البته حدیث مذکور را ابو داود و غیره نقل کرده است
متشک خفیان که تعالی و اذ قرئ الشرائع فاستموا له و استمعوا له است حق که صاحب مدوح
همین باب کتب است مولوی صاحب موصوف نوشته اند از اینجا پیش بار دیگر چیزی رقم فرمودند این
که در مقدمه است خلاصه بحث و مانع را مستحق بنی پیدا و بار دیگر هم بگویش بطور سابق که باره و در زید
الوقعی باین پنج کرده و ادم که موطا محمد را از اینجا بر آورده پیش سید ضامن علی صاحب مدوح که از این کتاب
چندین روایت که از چهارده آثار ذکر کرده است نقل کرده باید فرستاد باز مرتبه سیم جواب این روایت
هم قسم شده اند سید صاحب مدوح که موطا این تحویر فاین بودند پس تا که در هر دو فرمودند در معنی
که یکبار جواب این نام متوجه شده باید نوشت هر چند این امر در خوب طبع هم خود فرموده است



MALIBRARY, A.M.U.

PE9928

لکن بسبب کمال اکیدات مسیحا من علی صاحب فی غیر حق و این که مولوی محمد حسن و هم مرد دین دار باشند
 و غرض ازین تحقیق دارند مذبح و جدل ملوک و کما این چند کلمات بسبب تحریر کشیدم پس اذاهل
 صلاح نیست که آنچه از خطا و سهو که در این فقه باشد بصلاح آن کوشند بلکه اگر ممکن باشد بهتر هم
 از آن اطلاع بخشند پس اند بقا بعد از دستن حقیقت آن این ضعیف هم مخالف حق نخواهند یافت
 و لا حول و لا قوة الا بالله و هو المستعان علیه السلام لکن چون که بنا بر این مقال بجواب سوال است
 باین درج سوال هم ضرورت فادان نیست سوال حدیث عبادت بن صامت ضی الله عنه که گوید
 و غیره ان اردت که ده اند چنانچه در مشکوٰۃ نیز یافته شده صحیح و ثابت است هر تواتر مقتدی
 بوضاحت نامردان موجود و روایت دیگر که در دعایت نامست ارقام یافته معارض حدیث صحیح مرفوع
 شده علاوه آن که صحت هانید روایت مذکور نه محل تأمل است چو صحت احادیث صحیح شده
 متفق علیه علی است و در دیگر کتب ثبت این امر باین وجه متعذرات تعارض آیت که می باشد حدیث
 پس و این که حدیث در معارض آیت کوئیم بلکه تخصیص آن از آیت مطلقا نه است و این
 و این است را در بدو تخصیص قوی از قوی معلوم شد و از حدیث تخصیص انصاف با و رای فایده
 که در پس حدیث معارض آیت نشد بلکه طلاق آیت را تقیید و تخصیص بعضی اوقات و در بعضی
 و قطع نظر ازین در صلوة سوره اعراف ضعیف نیست چه که ظاهر امر و ادایه کریمه نیست که انصاف بر این است
 و در صورت عدم استعمال و جواز انصاف ممنوع باشد آیت خلاصه آنچه در بعضی سایل نیز بنده و گفته
 و بافضل در خاطر مشیر همین قدر محفوظ بوده و جملش را در شود جواب مختصر آنکه درین عبارت
 از بعضی کلمات چنان معلوم میشود که سایل اگر کسی که ای چه طلاق اهل حدیث نیست باین بعضی امور
 متعلقه آنچه اولاً ذکر کردن ضرورت فادان و قول باشد آفرین باید دانست که معنی صحت حدیث نیست
 اگر حسب اصطلاح معهوده این حدیث یعنی متصل الاستناد نقل حدیث باطراش نقلی دو سالم از شد و

و علت است صحیح است بر صحت آن اصطلاح است که قال فی جوهر الاصول و الصحیح اتصال سناد به نقل
العدل الضابط عن مثله و مسلم عن شذوذ و علة اذ قیل فی الحدیث انه صحیح فمعناه ما ذکرنا و لا یزعم ان
یکون مقطوعا به فی نفس الامر و کذا اذ قیل انه غیر صحیح فمعناه انه لم یصح اتصاله علی الوجه المستلزم لانه کذا
فی نفس الامر نهی کن این صحیح اگر بحد تو از رسید مفیدین خواهد شد و بدرجه شهرت و بطنان
و اگر آید است افاده نظر بخار بخشید که بوسیله فرموده پس حکم بصحت حدیث موقوف است بر وجود شرط
معهوده و در سندی اگر چه در صحاح سته نباشد و در صحاح سته یوای بخاری و مسلم احادیث هر قسم از صحاح
و حسن و ضعیف موجود و تمثیل بصحاح تعلیمی است بخانه شیخ عبدالحق در مقدمه ترجمه مشکوٰۃ که گفته است
که مشهورند در آن تمام احادیث از صحاح و حسن و ضعیف همه موجود و تمثیل صحیح بطریق تعلیم نهی
و بخاری و مسلم اگر چه الزام این امر کرده اند که حدیث غیر صحیح در محققین بخاری و مسلم نیست که تمامی صحاح
در آن هیچ کرده اند بخاری خود میگوید که بنیاد مردم درین کتاب مگر آنچه صحیح است ترک کرده ام پس از صحاح
و کذا قال مسلم فی سننه پس از علی حکم بصحت حدیث و ضعف آن اعتبار را بوجهی که در حدیث فسطو
حکم بصحت بخاری و مسلم بجا میآید باین اصل میکند و کتب دیگر هم بنوی صحاح سته معتبرند که در حدیث
از احادیث صحیح و حسن العمل شده و بعضی از ایشان در صحاح سته نیست بلاما شاء غیره نیز صاحب
عجالة نافعه فرموده اند که موطن مالک کو یا ام صحیحین است و ضبط رجالین کتاب بحسب علیته است و صحیح بخاری
مسلم هر چند در بعضی و کثرت احادیث و چند موطن باشند لیکن طریق و ایت جایست و تمیز رجال و راه
و استنباط از موطن اندیشی ملخصا و کذا قال نه اولی الله و سواهی ازین مثل مستدرک حاکم که آنچه از
مسلم احادیث صحیح مانده درین کتاب آید بعضی بر شرط شیخین و بعضی بر یکی از ایشان و بعضی بر غیر شرطین
و صحیح ابن خریه و صحیح ابن حبان و غیره با قطع نظر ازین اگر حدیثی معمول نام عظیم باشد و در صحاح و غیره آن
بضعف منسوب ده باشند تصنیف ایشان نسبت نام عظیم قابل حجت نیست اگر حکمت که نارسیدن

از اخبار و احادیث که در صحاح سته
و غیره در حدیث صحیح
و حسن العمل است
و بعضی از احادیث
در صحاح سته نیست
بلاما شاء غیره
نیز صاحب
عجالة نافعه
فرموده اند که
موطن مالک کو یا
ام صحیحین است
و ضبط رجالین
کتاب بحسب علیته
است و صحیح بخاری
مسلم هر چند در
بعضی و کثرت
احادیث و چند
موطن باشند
لیکن طریق و
ایت جایست
و تمیز رجال
و راه و استنباط
از موطن اندیشی
ملخصا و کذا
قال نه اولی
الله و سواهی
ازین مثل
مستدرک حاکم
که آنچه از
مسلم احادیث
صحیح مانده
درین کتاب
آید بعضی
بر شرط
شیخین و
بعضی بر
یکی از
ایشان و
بعضی بر
غیر شرطین
و صحیح
ابن خریه
و صحیح
ابن حبان
و غیره با
قطع نظر
ازین اگر
حدیثی
معمول
نام
عظیم
باشد و
در
صحاح
و غیره
آن
بضعف
منسوب
ده
باشند
تصنیف
ایشان
نسبت
نام
عظیم
قابل
حجت
نیست
اگر
حکمت
که
نارسیدن

این حدیثین رحمهم الله بطریق واسطه ضعیف آن حدیث ضعیف قبول کرده باشد و این ضعیف که مقدم است و این
 واسطه ضعیف نیست و باید که بطریق دیگر مقبوض رسیده باشد الغرض هر حال مقدم فضیلتی است که نیز مستحق
 را که بگوید در حق وی که صحیح و قوی را میگذارد و ضعیف را انداخته میگذرد چه که او داناتر است بر ادوات شرع
 از آنچه است که در اصول گفته حکم المعارضه بین اینستین المصیتر الاقوال الصحیبه بر ضعیف است و تعارض خصوصاً فقهای
 اینان مثل غلط است و باید که نشانه و زید بن ثابت و خود هم حجتی است قوی گویا آیه است برای توضیح
 شرع است و هر یک کثیر الوقوع باشد مثل شراة صلوٰة و غیره تا آن که اجماع اکثری از اینان
 حدیث مرفوع در چنین مقدمه مشرب ضعیف می دانند و الا ممکن نبود که امری از پیشه رسول مقبول صلی علیه
 سلم به ثبوت رسد و باز جلوه آنست که آن بود که قوی که ثبوت آن بصحت رسید مقدمه قرار داد
 الامام که پنج بار روزی در پیش میاید چنان نیست که در چنین مقدمه توجه و رجوع باقوال جمهور صحیح که قوی است
 شان در قرن شان بر تواتر رسیده باشد و قرائن حدیث هم مؤید قوال ایشان باشد بلکه در حدیث
 مکرر رجوع کردن وی اقبال ایشان چون حدیث مقدمه پس جالب بیان نماید حال حدیث عباد بن مسعود
 در سوال محض آیت گفته است حدیث که آن را از روی او و او در لفظه کند احسن عباد بن مسعود
 الصخری رضی الله عنه قال ثنا خلف بن ابی حمزة عن ابی حمزة عن ابی حمزة عن ابی حمزة عن ابی حمزة عن ابی حمزة
 علیه القراءه فلما فرغ قال لعلکم تقرؤن خلف اما کم قلنا نعم یا رسول الله قال
 لا تفعلوا الا بما حجة الكتاب فانه لا صلوٰة لیسلم لقرائتها شی در سند این روایت خنده
 و ابی داود محمد بن اسحاق و اقره است قال شیخ ابن حجر و کتبه محمد بن اسحاق صدوق و یس و رمی
 بالتشیع و القدر و در فی روایتی اختری ابی داود و انا قول یا زیدی اقران فلا تقرؤا شی من قبله ان او
 الا با تمهید ان عندنا شیخ و در سند این روایت عندنا شیخ و ابی داود و ابی حمزة و ابی حمزة و ابی حمزة
 بحال است که ان فی التقریب بحی بن معین که از نقاد حدیث و محققین این نیست او گفته که جسمه تشنیه

خوشت که این ملقب تدلیس این اسحاق ذکر کرده فقط و آن که این حجر مستقلا فی کتبهم است و غیره ذکر کرده
که این اسحاق تدلیس و مراد بشیخ و القدر ازین چشم پوشی کرده و مع هذا خود قایل و دیده تدلیس او می باشد
را از حسن دلیلی برآورد و جویش چنان داد که ضعیف از نسخ عکسوت است هرگاه که در قطعی این
جانب بهیچ درکت خود ادعای ضعیف و یقیم بل منسوب بوضع نقل کرده باشند و بنا برضعف حدیث بر ضعیف است
چنانکه اشاره از آن در مقدمه این رساله گذشت است پس مجرور و بیت ایشان از شخصی چگونه دلیل بر اتقان
گردید که هو با هر غزل من ادنی لب من عقل سلیم پس هرگاه که ظاهر شد حال و بیت عباده که نقیده
صحیح و نقیده مجرب فیها جالایا بدست تعارض آن بمعنی است و احوال حدیث مر فو و غیر مر فو و غیاقت
حسب وجه مخصوصا نقشی ایشان و تابعین و غیره که زیست حق بینان از طلبت و قبول آن کن درینجا
حاجت افتاد و جواب چندین شبهات که وارد میشوند و آن است که اگر بخاطر خطیر راه یابد که بدون حجت استثنای
هم مقتضای حدیث عباده و وجوب رآه لجزیر هر یک از امام و مقتدی است زیرا که نقیده را ظاهر است که ملحق
بقرآنچه کتاب نیز نیست مدعاست ای فرض بودن سراره بر هر یک از امام و مقتدی جویش این که بود
این الفاظ بدیهه صحت مسلم کن فرض بودن از حدیث قراءه فاتحه بر امام هم غیر مسلم جای مقتدی چرا که امام
میآید زیاده علی النص بخبر و احکام فالنحی می آید امام بحکم علما ما ترجمه شد تعاقب قراءه الفاظ رکنانی الصلوة
بخبر الواحد لا زیاده علی النص اشقی و یؤیده ماروی البخاری و غیره فی قصه تعلیم النبی صلی الله علیه و سلم حکام الصلوة
لا عذر لهم استرا تا تیر معک من اهلان و یروی معک و لا یخیران لمقام مقام التعلیم و لهذا سوال
اگر گفته شود که مقتضای نص کو فرضیت فاتحه را بخصوصها لازم نمیکرد و اندکن مطلق قراءه را بر مقتدی خلف الامر
و جب میکرد و اند پس مطلق قراءه بمقتضای نص هم فرض گردید جواب گویم آری کن بمقتضای حدیث
من کان له امام فقل له الا امام له قراءه که بطریق معذره ثابت است از مقتدی ساقط است
پس اگر گفته آید که خانچه در خبر قراءه زیاد علی النص خبر واحد لازم میآید در عدم قراءه مقتدی خلف الامر

نص و هو قوله تعالى فاقروا ما تيسر من القرآن بخبر واحد يعني من كان له امام لم يلزمه ان يقرأ ما يحجب كيم
من تخصيص خبر واحد وقتي في قوله تعالى فاقروا ما تيسر من القرآن بخبر واحد يعني من كان له امام لم يلزمه ان يقرأ ما يحجب كيم
الخصيص كدود باقي في غير اهل البيت فيكون جائز است تخصيص آن بخبر واحد كانه ان ستم طهيت وعموم
ما تيسر من القرآن كخصيص بعض است در شخصي كه امام را در ركوع بايد چو كه بران شخص استرات بالاجماع
فرض نيت بسبب جازية تخصيص آن بخبر واحد ومع هذا مقتضى الكل ان كل استرات نيت بلكه قرائت كذا
همين خبرين كان له امام فقرأه الامام له قراءة برای وی ثابت است كما ان رالية العيني فان قلت قوله صلى
عليه وسلم قراة الامام له قراءة يعارض قوله تعالى فاقروا فلا يجوز تركه بخبر الواحد قلت حمل مقتضى
لقراءة الامام فلا يلزمه تركها ونقول ان مقتضى التقدي الذي ادرك الامام في الركوع فانه لا يجب عليه قراءة
بالاجماع فيجوز ان يقرأه عليه بخبر الواحد شي سوال اگر گفته شود هر كس كه يك نص و اما تيسر من القرآن كخصيص
الخصيص بالاجماع ثابت شده و بنا عليه قراءة مقتضى است كه كشت بخبر الواحد و اما تيسر من القرآن كخصيص
امام فقرأه الامام له قراءة ليس كقولنا جازية في تخصيص آن بخبر واحد يعني جهلوه لمن لم يقرأ بها بخبر
الافتاح والآفة في تخصيص خبر دون خبر فوجاهة ان تخصيص الاول انما هو بالمأثورين بعد ما ثبت تخصيص
بغير ذلك الامام الركوع اجماعا ولم يقع تخصيصه لعسوم المقر و علم تخصيصه بالظني انتهى كويم من هر كس كه يك لازم نشد
امام چه جای مقتدی فرضیت فاتحه بخبر صحیح الصفة یعنی لا صلوة لمن لم يقرأ بها لقارنه بعض پس چگونه لازم
بر مقتدی با الفاظ ضعیف حدیث عبادة مع تعارضه ببعض بل ببعض احدها تيسر من القرآن تأنيها و ادقوي
اعترا في استعماله تأنيها من كان الامام في اقامة الصلاة فيجب عليه قراءة الفتحة مطلقا سواء كان
اصلا بهر تارة او تارة عليه الام لا صلوة الا بفتحة الكتاب و الحديث عبادة بن ابي اسات
فاقرا ما جئت عبادة فقرأت يا بني ليس قاله لا يجزى كيف مع تعارض بعض القرآن و اما استدلاله
عليه السلام لا صلوة الا بفتحة الكتاب فموجوبه ايضا بانه زيادة على بعض اي فاقروا ما تيسر و هي لا يجوز بخبر الواحد

لكنه يوجب العمل قبلها بوجوبها لكن خصها بما عني القصد في الخبر من ان في اقوة اعني من كان له امام و ايضا قوله
 لا صلوة محمول على نفي الكمال لقوله عليه السلام لا وضوء لمن لم يذكر اسم الله تعالى ولا صلوة لرجل في المسجد الا
 في المسجد وفيه عني المحمل على نفي الكمال في كل شيء لان نفي الكمال لا يستلزم نفي الكمال ايضا فيكون نفي
 شيئين في كل شيء لا ينافي نفي الكمال في كل شيء هذا الحديث مشهور فان العمل بالقبول في جواز الزيادة
 بمثل ذلك لا يلزم انه مشهور لان مشهور ما نقله التابعون بالقبول قد خالفوا بتابعون هذه المسئلة ليس
 سلمت انه مشهور فالزيادة بالخير لم يثبت بها جواز اذا كان محكما اما اذا كان محتملا فلا وهذا الحديث محتمل لان
 يستعمل في الجواز يستعمل لنفي القضية لقوله صلى الله عليه وسلم لا صلوة لرجل في المسجد الا في المسجد
 والمراد نفي القضية كذا هو يؤيد هذا القول قوله تعالى انهم لا ايمان لهم ما قولهم لا ايمان لهم ما قولهم
 بها ولم ينف وجود الايمان منهم لانه تعالى قد قال وان فكثروا ايمانهم من بعد عهدهم
 وعطف على ذلك ايضا الاتفاكون قوما فكثروا ايمانهم فثبت انه تعالى لم يرد بقوله انهم لا ايمان لهم
 نفي الايمان صلواتها انما اراد به ذكرنا وهذا يدل على إطلاق لفظة لا ايمان في نفي القضية دون الايمان كما ذكرنا
 من انظر انتهى قوله عليه السلام لا ايمان لمن لا امانة له ولا صام من صام الدهر
 لعلنا نجمع له ونظيره كثيرة ومع ذلك انظر قلنا في امور بالانصاف بالضرع وهو قوله تعالى واذكر
 القرآن فاستمعوا له وانصتوا ويؤيده ما روى مسلم عن زيد بن ثابت الانصاري قوله هو كما روى
 ومن اجل فقها الصحابة قالوا لامة مع الامام في شيء وعن جابر بن عبد الله وهو قول علي بن ابي طالب في الصحيح
 رضي الله عنهم والحديث ابي هريرة وابي موسى واذ اقرئ فانصتوا هذه قبح صيرته على ان نفي في وجوب
 لامة على المؤمنين مطلقا وعلى ما كان في السنة وسجي ما يؤيد ما من الاخبار والانا رواه في الصحيحين
 ان الله تعالى ومن ثم قال في الهداية ولكن خط القصد في الانصاف والاستماع لقوله تعالى واذ اقرئ فانصتوا
 الآية قال ابن القيم في فتح القدير الانصاف لا يخص صفة لانه عدم الكلام كقول ان يكون الاستماع مطلقا

[illegible]

في اصوله لشعنا سيكتفي في ذلك الامام نهر بن اسرائيل بن يوسف حدثنا منصور عن ابراهيم قال ان اول من قرأ
 خلف الامام رجل اتم انتهي قال ثنا علي القاري عن ابي اسبغ الجديعة ووثقه ماروي بن ابي شيبة
 في مصنفه حدثنا الثقف عن ابيوب عن محمد قال لا اعلم القراءة خلف الامام من سنة انتهي قال محمد في الثنا
 خبرنا ابو خنيفة حدثنا ابو الحسن موسى بن ابي عايشة عن عبد الله بن شداد بن ابي عن جابر بن عبد الله بن ابي
 قال صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم ورجل خلفه يقرأ بجل من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم نبيها عن
 في اصوله فقال ثنا عن ابي اسبغ الجديعة خلف النبي صلى الله عليه وسلم قنار حتى ذكر ذلك للنبي صلى الله
 وسلم فقال النبي صلى الله عليه وسلم من صلى خلف الامام فان قراءته الامام له قراءة قال محمد
 به نأخذ وهو قول ابي خنيفة انتهى ورجال هذه الرواية كلهم ثقات غير مجروح حديثهم وايضا اخرج هذا الحديث
 برواية ابي خنيفة في مسنده فروعنا قال ثنا ابو الفيص محمد بن يحيى عن ابي اسبغ الجديعة في الثنا واما في ابو اسبغ
 وابن خنيفة ورواه ابو بكر بن عمار في زفر وطلح شي ورواه محمد في الموطأ بهذا الصواب صحيح في نسخة وروى
 ابي شيبة في مصنفه حدثنا مالك بن ابي عمير عن حسن بن صالح عن ابي الزبير عن جابر بن النبي صلى الله عليه وسلم
 كل من كان له امام فقرأه انتهي قال محمد بن يعقوب ان هذا الحديث لم يثبت فروعه بسند صحيح
 طرق اخرى ايضا صحيحة ولهذا القول ابن الهيثم في شرح الهدية حيث قال في قوله ان الخطا الذين عدوهم
 يرفعوه غير صحيح قال احمد بن حنبل في مسنده نهر بن اسحاق لا يروى حديثنا في بيان شركه عن موسى بن ابي عايشة
 عن عبد الله بن شداد عن جابر بن ابي اسبغ الجديعة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كان له امام فقرأه
 له قراءة وحديثا جري عن موسى بن ابي عايشة عن عبد الله بن شداد عن النبي صلى الله عليه وسلم فذكره ولم يذكره
 عن جابر ورواه جابر بن محمد بن ابي اسبغ الجديعة عن الحسن بن صالح عن ابي الزبير عن جابر بن النبي صلى الله عليه وسلم
 فذكره واما حديث جابر الاول صحيح عايشة بن ابي عمير في الثاني على شرط مسلم فقول لا يروى في شركه ورواه
 الزبير رفعوه بالطرق الصحيحة فممن لم يرفعوه لو رفعوا ثقتهم وجوبه لان الفرض زيادة ورواية ثقتهم

فليق و لم يفر و لفق قد سئل الجديث تارة و يرسل اخرى و اخبر ابن عدي عن عتيقة بن ميمونة عن حمزة بن عمار
 قصة و بها اخبر ابو عبد الله عاظم قال حدثنا ابو محمد بن بكر الصيرفي ثنا عبد الصمد بن الفضل السنجي ثنا مكي بن
 ابراهيم عن عتيقة عن موسى بن ابي عمار عن عبد الله بن ادين العامري عن جابر بن عبد الله بن النضر بن
 الله عليه وسلم صلى و رجل خلفه فمضى رجل من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم نياها عن التسبب في الصلاة
 انصرف قبل عليه رجل فقال اتهمنا من التسبب خلفه رسول الله صلى الله عليه وسلم فمضى فمضى و ذكر ذلك
 صلى الله عليه وسلم فقال النبي صلى الله عليه وسلم من صلى خلف الامام فان قرأته الامام له قراءة
 و في رواية لا تخف من ان ذلك في الطلوع والعصر هكذا ان جلا قرأ خلفه رسول الله صلى الله عليه وسلم في الطلوع
 او العصر فوالله ليعجل فناءه فلما انصرف قال اتهمنا من و قد يفيد ان اصل الحديث في اخبر ان جابر راوى عنه
 محل الحكم فقط تارة و لم يسمو تارة و تتضمن رواية و خلف الامام لانه خرج تاسيد النبي في كل الصلوات فيها في
 التسمية و بغيره في بعض الروايات حديث ما لي نازع انه قال ان كان لا بد فاقض و كذلك رواه
 ابو داود و الترمذي عن جادة بن الصاق قال كان خلف رسول الله صلى الله عليه وسلم و يقدم و يقدم
 على الاطلاق عند العارض و لقوة اسناد فان حديث المنع من كان له امام صح ثم قد عارض بطريق كثيرة عن جابر
 غير هذا الطريق المذكور و ان منعه في هذا الباب الصحيح حتى قال صاحب الهداية ان عليه اجماع اصحابنا في
 كلام ابن الامام سوال يسأل كقصة شود كه بسيارى را حديث لالت ميكند بقراءة عقدي خلف الامام
 چنانچه حديث ابهريرة من صلى صلوة لم يقم فيها بآم القرآن فهي خالصة رويت كرد ان
 سلم ابو داود و غيره را و روى ابو داود عن ابى هريرة امرى النبي صلى الله عليه وسلم ان انا و على الصلاة
 بقراءة و لو بلغنا الكتاب انتهى و غيرنا من اياتكم آية و جواب كيم من كه جوابش سابق كيشته
 كه ازین مطلق قرائت ثابت است و قرائت خلف الامام موقوفه است كه از ان مخالفه و از اقوي
 الآية و خبر من كان الامام لازم يدايد و سيجى الجواب ان في من حديث ابى هريرة قريبا نقل من كلام الطحاوى

نظر این که حدیثی دلالت میکند بر عدم جواز الایمان و دیگری دلالت میکند بر جواز آن با توجه که نقل الحسنی
 قدس سره از جرج ایهیعی من حدیث الجری عن ابی الازهری سئل عن عمر بن القراءه خلف الامام فقال لا یستحب
 رب هذه البیئة ان یصلی صلوته لا اقر فیها بام القدر ان قلت هذه معاخرة جلیته فان سنا و ما ذکره منقطع و
 الصبیح عن ابن عمر عدم وجوب القراءه خلف الامام که روی که لک فی لوطی با علی طرق الاسناد عن یحیی بن
 عمر قال ذی صلی احکم خلف الامام فحسبه قراءه الامام و اذ صلی وحده فلیقرأ قال کان ابن عمر لا یقرأ
 الامام ثم یقر روی عبد الرزاق فی مصنفه عن الثوری عن ابن ذکوان عن زید بن ثابت عن ابن عمر که القراءه
 خلف الامام و روی یضاه عن هشام بن حسان عن انس بن سیرین قال سئل ابن عمر اقر امس الامام
 قال انک لضعیف لطفین یکتفی بقرائة الامام ثم یدکره ابو الفیض فی شرح المسند سوال فان قلت اخرج ابو داود
 عن القصبی عن مالک عن عبد الرحمن انه سمع ابا الکسب مولی هشام بن زهرة یقول سمعت ابا هريرة
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی صلوته لم یقر فیها بام القدر ان فی صحاح فیه
 فقلت یا ابا هريرة انما اكون حیا یا و را الامام قال فخر ذراعی قال اقر بها فی فک یا فارسی
 ابی اب و قال النووی و هذا یدل علی وجوب ترائف التجه علی المؤمن و معناها استمرار بحیث یستفید
 جواب قلت هذا لا یدل علی الوجوب لان المؤمن فامور بالانصاف لقوله و انصتوا و فیضه فی حدیث ابی
 شعیب و یدل علی وجوب القراءه علی المؤمن ان فی هريرة فقط لانه یحتمل ان یكون المراد فی حدیثه الصلوة ای
 الامام فیها فلذا قال الطی و فی خلاصته ان حدیث ابا هريرة من صلی صلوته لم یقر فیها بام القدر ان فی صحاح
 لیس فی ذلك دلیل علی انه صلی الله علیه وسلم اراد بذلك الصلوة ای تكون وراء الامام کما یزید ان یقول یصلو
 الامام فیها لصلی سئل من کان له امام فقرأه الامام له قراءه کیف قد رأینا ابا الدرداء قد سمع من النبی صلی
 علیه وسلم فی ذلك مثل ما فقمین ذلك عنده علی المؤمنین که روی کثیر بن مرة البصری عن ابی الدرداء
 یقول سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم فی کل صلوته قراءه قال نعم قال هل من الاصل ان یقرأه

نقد و تحقیق
 در حدیث
 ابن عمر
 که القراءه
 خلف الامام
 صحیح است

و نقل عن بعض شيوخنا ان القراءة خلف الامام فيما لا يجر لا يكره للاجتماع طردة ابن الهمام حيث قال ثم
لا ينبغي ان الاحتياط ليس في قراءة خلف الامام بل في عدمه لان الاحتياط هو العمل باتقوى الدين وليس
اقواها لستادة كيف قدروى من عدة من الصحابة واصلوة بالقراءة خلفها فاقوا بها المنع حتى
كلامه مع تغييره وفي النهاية منع مقتدى من قراءة مروى عن ثمانين نفر من كبار الصحابة قال صاحب
الكتاب في منعه المقتضى والعبادة وفي الكفرافي عن النبي اذ ركعت سبعين بديا كلهم علم انه لا يقرأ خلف الامام
ذكره على القاري وغيره پس ازين انما روينا صاحب بوضوح پوست كه اتفاق عايد صحابه وابعين وغيره
كه قراءة خلف الامام مطلقا يعني فاتحه باشيلا غير ان صلوة سريه بشيلا يجر ايصلا بايد اندوين
مذهب منصور ووافقا عليه بهر دو كلام حضرت شاه ولي الله صاحب دالات ميكنه بركه مذمت فني
درين مقدمه خلاصه و درست حيث قال في التفسير شرح الوطاني بيان حديث جابر بن صلي ركعت لم يقرأ فيها
القراءة خلف الامام قلنت عليه السلام العلم الا ان الشافعي يقول من لم يقرأ فاتحه كذا في كل ركعة
فصلوة فاسدة انتهى وكيفية شود يعني كه روايت مذكوره بالا از هر قسم يعني صحيح و ضعیف اند قابل احتجاج
نست چه كه جواب اين در اول تهديد گذشته كه تضعيف حديثي را در حق تخنيق مضرت به ضرورت
كه او را هم حديث مذکور بطريق ضعيف سید باشد و موطا هر لافها فيه و تمهيدا در محل حاضر و غايب
در تمام مقدمه بديا كلام صرف به ايت ضعيفيت بلكه حديثي را ياد صحيح الاستاد در هر مطلب موجود
در بيان آن كه روايت ضعيف هم بذكر آمدند موجب يقينيت نخواهد شد و محل اخذ و تفرص من كه خلاصه كلام
ايت كه فرضيت قراة في الصلوة بصرف سريه فاقرؤا تيسر و قول النبي عليه صلوة و اسلام في تعليم الامم
ثم اقرؤا ما يتيسر معكم من القرآن رواه البخاري ثابت شد مطلقا فاتحه باشد يا غير ان امام
يا مقتدى تخصيص فاتحه بدون مخصوص ترجيح ملازم و ثمر بانه دفع جميع متقوة وان گفته شد تخصيص
عليه السلام لصلوة الابطاح في الكتاب واه يعني حيث قال لا يجوز ان يكون قوله لصلوة الا في كتاب

لا نبي في معنى التيسير فمقتضى التيسير هو ان يكون مختصا لا يلبس فيه بام واما قول النووي ان
 الفاتحة مكية فيقول ان سورة الفاتحة مكية من الفاتحة فمقتضى التيسير ان يكون مختصا لا يلبس فيه بام واما قول النووي ان
 شي نبي في معنى التيسير فمقتضى التيسير هو ان يكون مختصا لا يلبس فيه بام واما قول النووي ان
 قاض على الجمل فقد ابعد جدا لانه لا يصدق عليه جمل الاجمال كما ذكرنا عن قريب ثم رآني قال فليست هي
 قال ان جمل الاجمال يصدق على هذا الجمل هو ما خفي المراد منه نفس اللفظ خفا ولا يدرك البيان من الجمل واما
 ذلك لترجم لعمري التسمية الاقدام كالمشرك والفرقة اللفظ كالميلوع او لاشكاله من معناه لظاهر
 ما هو غير معلوم كالميلوع والركوة والربا فانظر لهما المنصف النازح عن طرفي الاعتناء هل يصدق قاله
 من دعوى الاجمال هل ينطبق ما ذكره الاوليون في جمل الجمل على ما ذكره فقال المقتضى دعوى الاطيل و
 الوقوع في محنة لتفصيل شي هر كما يمكنه تقر يافت فرضيت قرأة مطلقة ليس ساقت قرأة
 معتدى خلف الامام بنزول آيت واذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا لاني نزلت
 في الصلوة اجماعا قال الامام احمد كما روى ابن كعب ومومن فمقتضى التيسير ان يكون مختصا لا يلبس فيه بام واما قول النووي ان
 القراءة خلف الامام وفرضيت فاتحة ازاول ثابت نيت كما مر به في حكاية نفي الصلوة الا بفاتحة الكتاب
 محمول بنفي كل ما في قوله عليه السلام لا ايمان لمصرى امانته له والايتم الزيادة على النص في قوله
 وان شئنا وسلمنا ان جمل الصلوة نخرج من فضيلة الفاتحة قلنا قوله عليه السلام من كان له ايمان
 الامام له قراءة ومقتضى طريق مصحح الاسماء ومرفوعا ومرفوعا فاذ صح فقد وجب ان يخص بحسب
 ومجديت على طريقه مطلقا فيخرج المقتضى على طريقه يخص ايضا لانها عام يخص منه البعض وهو المدرك
 الركوع اجماعا في تخصيصه بالمدرك وهذا وجه ثانيا لانا لا نغير فيها صلوات ربنا على النبي الا في شي
 ما لنص الصلوة في الركعة قال كلفته شدة سقوط قراءات معتدى بمقتضى اذا قرئ القرآن في
 له وانصتوا وخبر من كان له امام فقرأه الامام له قراءة ما وافي فمقتضى دليل حديث ابو داود عن

اینهاست مع بسند شایسته و غیر پس این نویسم و مستخرجین به اول آن حدیث
 مذکور ضعیف است جدا که اگر بیان ضعف بیشتر عاقلان از این حدیث تخصیص سوم است بقید اطلاق
 حدیث صحیح اتفاقا جایز نیست بلکه انحراف است بر اویت بمقتضای حدیث صحیح متروک العمل است اتفاقا
 وجه دوم آن که مقتضای حدیث عبادت نیست که قوای فائده حلقه امام و حسب مطلقا و اولی
 بهرینه او سرتیبه و بیان پنج معارض میشود با حدیث صحیح علی بن ابی حمزة آن معارض است برویت مروی عن عباد
 صحیح که امر من عبادت بنی امیه ان علی الصلوة و السلام قال لا یقران احد منکم شیئا من الفحشاء
 اذا جهزت بالقرآن و قال لدر قطنی رجلا کلم ثقات ذکره الزیلعی کوم من اگر نبودی حدیث دیگر
 برویت اولی عبادت غیر ازین برویت ثانیه عبادت و نه تا هم کفایت میکرد همین و بیت ثانیه از عبادت
 اثبات مطلوب هر که رویت اولی ضعیف است بحکم طرق این و بیت صحیح مع سبک لفظ شایسته
 القرائن که تعارض صریح پیدا کرده پس و بیت اولی ضعیف و جب التکرار که دیدیم چرا که ترجیح بقوة
 عند التعارض ثابت اتفاقا و معندار و آیا دیگر هم معارض این ثابت شده چنانچه بعضی از ایشان
 آیه منها ما روی لک فی الموطا عن ابن شهاب عن ابن کثیرة التیمی عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه
 و آله من صلوة جهر فیها لم یسره فقال هل قرأ معی احد منکم انفا فقال رجل نعم یا رسول الله
 فقال رسول الله صلی الله علیه و آله انما قولی مالی انما نزع القرآن قال فاستقی الناس عن یسره
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فیما جهر فیها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بالقراءة من الصلوة حين یسره و لکن
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ایضا رواه ابوداود فی سننه و قال حدیث ابن کثیرة بنار واده معرووف
 و استمر بن زید عن الزهری علی معز ما لکن تخی و ایضا روی بن ابی الحدیث احمد و لکن و الترمذی ابن ماجه
 قال الترمذی فی الباب عن ابن مسعود و سمران بن حصین و جابر بن عبد الله تخی این حدیث صحیح الانبیا
 منها ما روی فی باب سجود القرآن خبرنا علی بن حجر خبرنا اعمیل عن یزید بن خصیفه عن یزید بن عبد الله

بن قسطنطین عن عطاء بن رباح عن حمزة بن عمار بن محمد بن یزید بن ثابت عن القراءۃ مع الامام فقال لا قراءۃ مع انما
 فی شیئی انتی وایضا رواه مسلم فی صحیحه بنده اللفظ ولفظ شیء درین حدیث که منکر وارد شده است
 صلوة جهیه وشریه را ویکله لا قراءۃ مع لانفی الجنب است مروت و قراءۃ فاتحه و غیره را وروایت مسلم
 باین لفظ آمده است که هو موجود فی صحیحه منها ما روی انما فی باب کلا القراءۃ خلف الامام فیما جهیه جهیه
 بن عبد بن مبارک حدیث محمد بن سعد الاثری قال حدیثی محمد بن عجلان عن یزید بن اسلم عن ابی بصیر
 عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اما الا امام لیؤتم به فاذا کبر فکبر واذا
 قرا فانصتوا اشیء لفظ واداء فانصتوا فی حدیث السابق فاشیء کس عن القراءۃ صریح
 الدلالة براین که مراد محسوم قراست و معنی متعین که در آن روایات دیگر که بلفظ شیء نقل
 وارد شده است منها ما روی الطحاوی فی معجم الامامین الروایت المذکوره و غیره و گذشته شد روایت
 طحاوی را بسببیکه روایات طاعت ازینجا است که شافعیان هرگاه که مذہب خود را در قراءۃ خلف الامام
 بصلوة جهیه از روایت صحیحه غیر محتمل اند و بل مخالفانیشد و نیا فشد حدیثی صحیح موافق مذہب خود را جاری کردند
 قراءۃ خلف الامام در جهیه وقت قراءۃ امام و اختیار کردند که امام سکوت کند بعد قراءۃ فاتحه بر
 مقتدایان او تا فی سجده از سجده بخیزد و حال حاضرین معین محمول است بر این طریقی که اگر نزد شافعیان حدیث
 که ابو داود روایت کرده به ثبوت رسید هرگز این تکلف خلاف وضع اختیار نمیکردند حال آنکه این سکوت
 ایشان دلیل محتاج است و الا لازم میاید قلب موضوع خانج صاحب شرح و قایمیکو و سکوت الامام
 الموم قلب الموضوع معلوم شد که شافعیان هم درین سلسله حیرند و تند علم بالصواب و بهر سیوم آن که
 مراد از حدیث من کان له امام فقرأه الامام له قراءۃ ما ورائی تخلفی تواند شد چه راوی حدیث
 ابن عبد الله صحیح است او خود میگوید که مقتدی خلف الامام فاتحه هم بخوانند و این معنی از جابر بن عبد الله
 صحیح متعدده به ثبوت است پس بیکه روی مالک فی موطا حدیث و هب بیکسان نه سمع جابر بن عبد الله

صلی رکعت لم یقرأ فیها بام القرآن فلم یصلی الا ورا الا امام ائمتی وروی الترمذی فی جامعہ قال صدقنا اسحاق بن
موسی الا نصاری قال ما یسن قال صدقنا ما لک عن ابی نعیم وھب بن کیسان نہ سمع جابر بن عبد اللہ یقول
صلی رکعت لم یقرأ فیها بام القرآن فلم یصلی الا ان یموت ورا الا امام و قال ہذا حدیث حسن صحیح ائمتی اقول
علی شرط مسلم وروی ابن ابی شیبہ فی مصنفہ حدیث ابن ابی عیینہ عن وھب بن کیسان قال قال جابر بن عبد
اللہ لم یصلی رکعت بام الا ان یموت ورا الا امام ائمتی وروی الطحاوی فی معجمہ الا اننا لم نجد علی بن ابی
الہجدادی فی حدیث یدیمان حدیث اسماعیل بن موسی حدیث ما لک فہذا الحدیث باسنادہ ائمتی و تخمین حدیث
اگرچہ سندش موقوف باشد بر صحابہ لکن در حکم مرفوع است چرا کہ فہرہ اول حدیث دلالت میکند کہ نماز صحیح
مینمود مگر باینکہ کتاب ثبت است این فہرہ بروایت صحیحہ مرفوعہ در صحیح بخاری غیرہ ہم متفق است پس
انچنین امر در حق مقتدی صحابہ از رای خود بنیر سماع از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نمی توان کرد پس این حدیث
اگرچہ بظاہر موقوفست مگر در حقیقت حکم مرفوع دارد و وجہ چہارم آن کہ از وی تائید بمعنی کہ حدیث جابر
این عبد اللہ مذکور حکم مرفوعست از انما صحابہ ہم ظاہر و ہود است چہ کہ اقوال جابر صحابہ خصوصاً فقہائے اہل
باین شدت کہ کاشکی در دہن فارسی صفت امام حج بودی و احر بودی و ہو فاسق و کس علی العظمتہ و تفصیلتہ
علی الاطلاق غیر بدو تخصیص فاتحہ و غیرہ و صلواتہ جبرہ سر بیان ہر الدلائل است بر این کہ در این امر شان
قوم و جماعت مخالف صلا نبود و الا سرزد شدن نقد موعید شدید از صحابہ ہر محفل فیہ با وجود کمالات
جہا طاعت آن مہموردینہ ممکن نبود مگر وقتی کہ در قول خود تہتیین حاصل شدہ باشد و نیز اصول در حقیر اللہ
بشنیدن از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و اند علم و تجسس و جہت ثانی و کافی کہ مذکور از راجح
بر کند و ہون پسین آن این کہ ہمین روایت جابر بن عبد اللہ مرفوعاً ثابت دیدہ کہما روی الطحاوی فی معجمہ
الانما رہبنا و متصل مرفوع حدیث جابر بن نصر حدیث یحیی بن سلام خبر ما لک عن وھب بن کیسان عن جابر
بن عبد اللہ عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال من صلی رکعتہ فلم یقرأ فیہا بام القرآن

قلم بصل الا ورا الامام اتی کویم من هر که که عموم است و اذا قرئ القرآن واطلاق خبری که
 له امام در قاتل و غیره بتفسیر حدیث صحیح موقوف فی نزدیک است ثابت که دیدن حبس است با بدست
 و که ام خد شده تویم را کجایش کند نه است مکنون اصل عن ابی جریم و نهی و محل دم زدن و محل نفس براری
 فطر صحن و محی یعلم و الاعلی و الله تعالی علم باقی اندازی که گفته شد که ما هر ساعت است که میوه و اذا قرئ القرآن
 فاستمعوا له و انصتوا انیت که انصت برای استماع است و آن تصور است در جهریه و در سریه حبس و محک
 نشود خبری که ان امام را هم بر صلو جهریه موافق شود آیت خبر یک محل که با مذهب مالک و یونیده ماری
 مالک فخطبه من لا نارا قال مالک عن هشام بن عوده عن بهیه کان یقرأ حلف الامام فیا لا یحرف فیه الامام
 قال مالک عن یحیی بن عیفة عن بقیة بن ابی رقیة بن ابی عبد الرحمن ان القاسم بن محمد کان یقرأ حلف الامام
 فیا لا یحرف فیه الامام لم یستأذنه قال مالک عن زید بن رومان ان نافع بن جبرین یحکم کان یقرأ حلف الامام
 لا یحرف فیه الامام بالقرأة اتی کویم من این قول امام بخند و جبر مد فوج است و اول این که تخصیص نص است برای
 از قبل اسی جائز نیست بلکه است بمجموع خود بایست که تا بر بایند و نیز در بعض و ثبوت حدیث و در گذشته است
 اذا قرئ له استماع انصتوا اس انصتوا معنی توقت است و قراءت عام است جهریه و سریه را پس خبری که
 بهر دو صورت مرتب خواهد شد و در آیت که یطهون فاستمعوا للبت و جهریه خواهد شد انصتوا بمجموع خود است
 و اگر انصت هم صرف برای استماع باشد لازم میاید ازین که اگر مقتدی قراءت امام را بسبب از امام نشود
 پس این مقتدی را انصت ممنوع باشد حال که مذهب امام مالک چه اندام و نیز صورت انصت نه غیر آن و نیز که
 مالک است اما نقل کرده این فهم با معین است و رای یک مجتهد بود که لازم نیست چه جای وقتی که این معارض
 است و جیش صحیح باشد بلکه محتمل است که هر چه از صحابه یا غیره منقول است در حدیث یعنی قبل از منی قراءت خلف الامام
 خواهد بود و ما حققت بعض لازم نیاید که ماری بن کعب لما نزلت فیه الاية ترکوا استماع حلف الامام معلوم
 شد که در سابق خلف الامام میخواندند و بعد نزول این آیت ترک کردند و آنچه بر و است مالک از قاسم بن محمد

منقول است از این خلاف هم ثابت شد است حیث قال محمد بن موطا جدهما اسامه بن زيد المدنی حدثننا
 سالم بن عبد الله بن عمر قال کان ابن عمر لا یقر خلف الامام قال ای اسامه قلت القاسم بن محمد عن
 ذک قال ان مکة فقد ترکها کما سمع من یقیدی هم ای من الصحابة و التابعین ان قدمت فعدوا سبل
 یقیدی هم و کان القاسم ممن لا یقر پس معلوم شد که نزد قاسم بن محمد یکی از فقهائ سبیه است و در این
 مطلقا هر دو امر جاری بودند و گاهی خواندی و گاهی بخواندی از این جهت حدیث و وجوب قرائت نمی فهمید و الا
 چگونه ترک میکرد علی این بلکه مرجع قول می اختلاف صحابه بود و وجه دوم آن که اگر بعضی آثار در قدح
 خلف الامام فیما لا یجوز ثابت که دید ما آثار در عدم قرائت خلف الامام مطلقا یعنی بدون تقدیر جهیده و سبیه این
 کثرت رسید اند که کثرت نقل کرده از بعضی ادکت سبعین بدر یکلم علی نه لا یقر خلف الامام و غیر این هم بسیار
 مکرر در روایا مطلقا خصم را کنش یقید است که از قبل دعوی بلا دلیل باشد لهذا این در گذشتند و همان
 روایا نقل می آیند که جهل تخصیص جهیده از دیگران روی مسلم فی صحیح عن خطاب بن سیرانه خبره انه سئل زین
 ثابت عن ائمة خلف الامام فقال لا قراءة مع الامام فی شیء انتی امر او فی شیء من اهلوا استکلموا
 فی بعض الروایات قال الطحاوی حدثننا یونس بن عبد الله علی حدثننا عبد الله بن وهب اخبرنا حمزة بن شریح عن
 بن عمر عن عبد الله بن قيسم انه سئل عبد الله بن عمر و زید بن ثابت جابر بن عبد الله و الاقر خلف الامام
 فی شیء من اهلوا حدثننا یونس حدثننا ابن وهب اخبرنا حمزة بن بکیر بن عبد الله بن الاشج عن ابيه عن عبد الله بن
 مقسم قال سمعت جابر بن عبد الله قد ذکر مثله حدثننا یونس حدثننا ابن وهب اخبرنا حمزة عن ابيه عن خطاب بن سیرانه
 عن زید بن ثابت یمنه یقول لا یقر الا ائمة خلف الامام فی شیء من اهلوا حدثننا محمد بن سلیمان حدثننا
 بن محمد حدثننا اسماعیل بن کثیر عن زید بن قیس عن خطاب بن سیرانه عن زید قد ذکر مثله قال الطحاوی مع فصولا
 جماعة من اصحاب النبي صلی الله علیه و سلم قد اجمعتوا علی ان لا یقر خلف الامام و قد وقعهم علی ذلک
 روی عن انس بن صلی الله علیه و سلم ما قد ذکره و ستمد لهم انظر الذی ما قد ذکرنا و ذلک اولی ما خالفه

كلام الطحاوي نقله من معناه الا انه وفي مصنف ابن ابي شيبة حديثا معتمدا عن ابي بصير عن عبيد بن جبير قال سئل
 عن خلفاء خلف الامام قال ليس وراء الامام قراءة انتهى وبعضنا رازين هم مصنف تراوده انكما روى
 في كتابنا خبرنا ابو حنيفة قال حدثنا حماد بن ابراهيم قال قالوا لعقوب بن قيس قطيما بخره ولا فيما لا بخره فيه
 ولا في الركعتين الاخيرين ام لم يتركوا لا فيما خلف الامام انتهى قال يعني في التمهيد ثبت عن علي وسعد بن
 بن ثابت انه استأذنه مع الامام لا فيما هو ولا فيما جهرا شي حديثا وكنع عن الضحاك بن عثمان عن عبد الله بن
 عن ابن ثوبان عن زيد بن ثابت قال لا تقرأ خلف الامام الا ان جهرا ولا ان خافت حديثا بفضل علي بن ابي طالب
 بن قيس قال سالت سعيد بن خنيفة اقرأ خلف الامام في الظهر والعصر قال لا ردحها ابا بشير بسكون
 هو يدركه مذحج بسو صحابه ليس بمتكبره فقلت خلف الامام مطلقا بنينا في ذلك ظاهر ارجو ان
 جهان مفهوم ميكرد كني كويندشان كبرعلي كذا اخذت صلى الله عليه وسلم رسيده ست جانچه وجه
 كخفريه يديت هدين متعاست وهد علم بالصواب وجه سيسوم دليليت قطع ووزم ليجل الانا ويل
 يدفع كل الاقوال يعني از حديث مرفوع صحيح الاسناد ثابت كشته در صلوة سرسيم قراءة امام براي معتدي
 كايست معتدي را بنابيد خواند كما روى محمد بن موطا به خبر اسرائيل عن موسى بن ابي عايشه عن عبد الله بن
 شعاذ بن الهاد قال اثم رسول الله صلى الله عليه وسلم التمس في العصر قال قرا رجل خلفه فشره الذي عليه
 ان صلى قال لم تخم شئ قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم التمس في العصر قال قرا رجل خلفه فشره الذي عليه
 فقال من كان له امام فان آتاه قراءة انتهى في جوابا به شبهه خود كند كه درين دو آيتا قراوت ما وراي فاتحه مراد
 زيرا كه جواب از ان كه قراوت خلف الامام مطلقا بنابيد فاتحه باشد يا غير آن خفريه بل ايل واضح كدشته در جواب
 اين معني منظور است كه در سرسيم خلف الامام بنابيد خواند فليخط وروى لهيث بن سعد عن ابو يوسف عن ابي حنيفة
 ع عن موسى بن ابي عايشه عن عبد الله بن شعاذ عن جابر بن عبد الله ان رجلا قرا خلف النبي صلى الله عليه وسلم
 في الظهر والعصر فاما اليه جل فيها فليأخذها ان قرا خلف النبي صلى الله عليه وسلم فذا كذا

حتی سمع ابنی صلی الله علیه وسلم فقال یوالله صلی الله علیه وسلم من صلی خلف الامام فان تراءه الامام
 لقراءة انقی ذکره انما یضرب فی شرح المسند وسنده صحیح واهیا اشار الی هذا الحدیث ابن العام فی فتح
 القدر حدیث قال فی روایة لا یخفی ان فی ذلك کان فی الظاهر والعصر مکنا ان رجلا قد اختلف رسول الله صلی
 علیه وسلم فی الظاهر والعصر فادعی الیه رجل فمناه فلما اضر قال شایخ قال العیض فی شرح البخاری انما یخرج
 الدارقطنی عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال یفیک قراءة الامام خاف او جهل فی کلم من کون
 وحکایت نیکه جعل که ده شود آیت حدیث بن کمال که تراءت خلف الامام مطلقا نباید خواند و اگر
 اصوله جهل او شیعه ام القرآن و غیره تا مجتبی شود تا معنی جادیت و نص سردنما بولقی اهرج و کون
 بالاتباع حکایت صحابیه که ایکی ان جماعت من اجل اجتماع المناظره الامام الاظم فی مسکنه
 خلف الامام فو تو و قالوا ما دلیک فیمنع من لیت اداء خلف الامام و نحن تیک لنا ظرک فی ذلک لیس فها
 لهم الامام لایلقوا لواء احدان یا طر حیاة لکن لما جستم المناظره ولا بدکم منها فانما روایکم واحدا یا طر فها
 رجلا منهم فقال الامام لهم هذا قد ختمتوه قالوا نعم قال فان زمته یحجزکم قالوا نعم فان قام حکمکم فاما
 نعم قال فها جواب صیغته یخفی کان الواحد منکم یوزان یقوم عنکم فی المناظره و کفیتهم فیها فی
 بقراءة امام و مناظره فانصرفوا مقهورین و هتد علم بصواب الدارح و البس جالسا یگوید که
 احمد علی که حال من ضعیف نیست که در متعدد اختلافیه من لایمکه برخ اختلافشان وقوع اختلاف
 بین اصحابه و التبعین است سکوت و ترک مانع رغبتا و پسندیده بین امور میدانم چرا که دریافت شدن
 بالحقین که تو هم جانب مخالف را دران دخل نمائند و مراد شارع که فی نفس الامر مت معلوم شود ممکن نیست بلکه
 منظور شارع همین است که اختلاف که درنا حدیث خلاف امتی رجحان ظهور کرده و در آن طرف شارع
 این امر منظور بودی شدن می توانست چنانچه در بعض امور صریح مثل فضیلت صلو و صوم و غیره که کمال
 اختلاف دیده پس معلوم شد که خود شارع را درین خلاف حکمتی است فامض که او موجب محبت است که

فخر المذهبين خلاف المذهب العلم ان اختلاف المذهب هه المنة نعمة كبيرة وفضيلة عظيمة وله
 سر لطيف ودر که لها ملون ودر عی غنه بجا ملون حتی سمعت بعض اهل البیت يقول البر صا لله علیه سلم قبا بشرع و
 فمن ان مذهب الی بعد من العجب البین من یأخذ فی تفضیل بعض المذهب علی بعض تفضیلا یودی فی تفضیل
 لم تحصل علیه تفضیلا ودر بادی الی الخصام من لهما ودر صارت محیطة وحمیة الی الهیة وعلما تیزه من ودر
 ودر وقع الاختلاف فی الفروع من الصحابة وهم خیر الامة فی خاصهم اجماعهم اجماعا واولاها ذی اجماعا فلیف
 ودر ان خلاف هذه الامة ترجم من الله تعا وقال علیه السلام ان صحابی نمرة یوم فی الساع فیما احدثهم به
 ودر اختلاف اصحابکم ترجم وقال سیوطی ان فی هذا الحدیث فایدها اخباره صلی الله علیه وسلم باخبار
 المذهب بعد الفروع ودر صوابه بذلك تقریره علیه مدرجه له حیث جعله رخصتین سیط منه ان کل محدثین
 علی بدی وکلم علی حق فلا لوم علی اجماعهم ولا ینب الی اجماعهم تحلیقه لقوله صلی الله علیه وسلم قایا احدثهم به
 ودر کک سر لطیف من ثم روی البیهقی فی المدخل لفظا لیسر لو ان صحابا محمد صلی الله علیه وسلم یأخذوا منهم
 لم یختلفوا لم کن رخصة التی کلهم سیوطی یخصها بسطلاب فیین ما مناسبت بل لازم است که ازین ودر طریقه
 یعنی جدل مناقش که موجب سیح یان میشود ودر تیزه باشند ودر تیزه باشند ودر استیجاب حکم از رسول حق
 بر ودری ودر معرفت از نسخ از منوع ودر غیره امور متعلقة آن دین ایام بسبب بعد زمان ودر غلبه جهل ودر شور ودر
 محنت ودر اوج الامم تقدیر ودر الارط فشیع بقلید کی از تخفیف ودر فنی ودر غیره رحم الله علیها ودر مورثه ام
 لکن هر که ایسکه لا یأخذ من معرفت حکم دین بجهت تصور در علم ودر فهم دست به این از سلفانیم حرکة
 میدیم که اکثر روای فی دواهم شد بجهت عدم تفقه در دین ودر غلبه هوا فی نفس ودر ما که ضلالت حق بهم
 افتاد اما ما شاء الله پس راه سکت روی بهمین است که هر که را توفیق یزد ودر دست به بجهل ودر تقوی که رفته ودر
 بحث متنازع خود را دور کند ودر تابع مذنبی از مذهب رفته خیار کند زیرا که اکثر مباهتة یان مذهب نیست
 ودر روی سخن میشود ودر آن که بسا اوقات قال فی دبدل خویش مرقد که حق بجانب من نیست لکن ازین

بطریق ایشانند و در این شیطان با اینگونه بویان این میشود که معنی آیت و حدیث بحسب دعوی طایفه خود
 تاویل کند نفوذ یافته من شده و نهفته شده برای همین معنی از جواب مسئله نه چندان بار بار پلوتوی کردیم که هر چند خلوص
 نیافتم که خبر بر آن نیز استماع حال تین و تقوی و لوی سید صاحب که خبر کاین سلسله اندر نموده
 این گشت که اهل حق از غرض اینستفاجتوی میشود و بحث و جدل لهذا طوعا و کرها با وجود مایه و عیم
 بهر نسی مواد که این چند سخنان در حقیقت ناقص و دارای دل خفیه هر چه سردست نظر گذشته است که کتب
 کرده بصحیح تسبیح را آورده و از خطا سهو هم در حق سید این نیم اگر کسی بداند مسلم بران مطلع شود و هر چه اگر ممکن
 باشد در آن دعوی را بدو نه خبر از فضل الله آفرین که باید بحسب رضی الله تعالی طریق الهی و ان بحکم
 خیر من لا اله الا الله محمد رسول الله و السلام علی رسول الله محمد و آله و صحبه اجمعین

بنیانت الله تعالی و توفیق